

الکساندر کولی\*  
دنیل نکسون\*\*

تحلیل‌گران مدت‌هاست تلاش می‌کنند تا سیاست خارجی دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور ایالات متحده را توصیف کنند. از آنجا که ترامپ به‌طور مشخص حساسیت‌های لیبرال-بین‌المللی را رد می‌کند، بسیاری او را با نوعی واقع‌گرایی مرتبط دانسته‌اند که در راستای پیگیری منافع ملی و بر اساسان قدرت تعریف می‌شود. در طول دوره اول ریاست جمهوری او و پس از آنکه استراتژی امنیت ملی وی کرد، این اقدامات تحت عنوان رمزگشایی اقدامات او در عرصه سیاست خارجی تعبیر شد و حالا، مدتی است بسیاری ادعا کرده‌اند: ترامپ آشکارا از جهانی حمایت می‌کند که در آن قدرت‌های بزرگ برای تقسیم جهان به حوزه‌های نفوذ خود، با هم تبانی می‌کنند. در تمام این مدت، تنها تفسیر ثابت این بوده است که ترامپ رویکردی «معامله‌گر» به سیاست بین‌الملل دارد.

■ **ترجیح منافع شخصی بر منافع ملی**

اما همه این ارزیابی‌ها یک خطا استوارند. آنها از این فرض شروع می‌کنند که هدف اصلی دولت ترامپ، همانطور که در استراتژی امنیت ملی ۲۰۲۵ نا تأکید شده است، پیشبرد «منافع ملی اصلی» ایالات متحده است. در واقع، در مباحثات ایالات متحده و در مورد سیاست خارجی، امنیت ملی و استراتژی کلان، بدهی‌هی است که رهبران سیاست‌ها را در جهت عمومی طراحی می‌کنند. به همین دلیل است که بسیاری از تحلیل‌های سیاست خارجی اینطور نتیجه‌گیری می‌کنند که «ایالات متحده» باید یک سیاست خاص را اتخاذ کند چراکه ایالات متحده منطقی دارد که فراتر از حزب‌است و مناصب مقامات هم یک‌امانت از جانب مردم است. با این حال، دولت ترامپ این فرضیه را از بین برده است. ترامپ، به‌ویژه در دوره دوم ریاست جمهوری خود، سیاست خارجی ایالات متحده را عمدتاً برای افزایش ثروت، تقویت جایگاه و منفعت شخصی برای حلقه کوچکی از اعضای خانواده، دوستان و وفاداران‌ش به‌کار گرفته است. سیاست خارجی ایالات متحده اکنون تا حد زیادی تابع منافع خصوصی رئیس‌جمهور و اطرافیان‌ش است.

■ **تقویت نظام مبتنی بر دزدسالاری (kle-tocracy)**
بسیاری از گزارش‌ها در مورد اینکه چگونه معاملات خارجی ترامپ جیب هوادارانش را پر خواهد کرد، این اقدامات را به‌عنوان پرداخت‌های جانبی نه به‌عنوان هدف اصلی سیاستمداری او در نظر می‌گیرند. اما اگر سیاست خارجی دولت اساساً دزدسالارانه نبود، به‌طور سیستماتیک تلاش نمی‌کرد استقلال نهادهایی را که مدت‌هاست تعیین کننده سیاست خارجی ایالات متحده است در دزدسالاری امنیت ملی، وزارت امور خارجه و وزارت دفاع از بین ببرد یا آنها را غیرفعال کند. این «نهاددایی» قطعاً سیاستگذار ایالات متحده را دست کم برای یک دهه تضعیف خواهد کرد.

## چشم‌انداز

## داربوش‌دادگر

برای بیش از سه دهه، نام چین مترادف با رشد شتابان اقتصادی، توسعه شهری گسترده و تبدیل شدن به «کارخانه جهان» بود. از دهه ۱۹۹۰ تا سال ۲۰۱۹، میانگین نرخ رشد اقتصادی چین تقریباً دو رقیب باقی ماند و میلیاردها نفر از فقر مطلق نجات یافتند. اما از سال ۲۰۲۰ به بعد، شاهد کندشدن آهنگ رشد هستیم؛ نرخ رشد اقتصادی به زیر ۵درصد کاهش یافته و این موضوع پرسش‌هایی در محافل اقتصادی و راهبردی درباره آینده دومین قدرت اقتصادی جهان مطرح کرده است.

انتقادات و تحلیل‌ها در دو جبهه قرار دارند. برخی کاهش رشد را نشانه ورود چین به دوره‌ای از رکود ساختاری و پایان عصر طلایی اقتصادی می‌دانند و برخی دیگر بر این باورند اقتصاد چین در حال گذار از مرحله رشد کمی و شتاب‌زده به مرحله‌ای کیفی و پایدارتر است. و تحلیل‌ها از سبب‌های این رخدادها با ظرفیت‌های قابل توجه که می‌توانند روند گذار را مدیریت کنند.

■ **اقتصاد بزرگ، چالش‌های بزرگ‌تر**

یکی از مهم‌ترین نقاط فشار، بازار املاک و مستغلات است. بخشی که سال‌ها موتور اصلی رشد، اشتغال و درآمد دولت‌های محلی محسوب می‌شد. بحران نقدینگی در بخش‌های بزرگ ساختمانی و کاهش اعتماد خریداران، این بخش را بارکودمواجه کرده است. به‌طور مثال، شرکت‌های بزرگی همچون Evergrande و Sunac در سال‌های اخیر با بدهی‌های سنگین مواجه شده و روند پروژه‌های ساختمانی متوقف شده است. این وضعیت اثر مستقیم بر مصرف خانوارهای شهری دارد، چراکه بخش قابل توجهی از ثروت خانواده‌ها در مسکن متمرکز است و کاهش ارزش با اعتماد به این بخش، انگیزه خرید و سرمایه‌گذاری را کاهش داده است. از سوی دیگر، بدهی دولت‌های محلی به‌ویژه در پروژه‌های زیرساختی، موضوعی جدی شده است. دولت رشد مبتنی بر سرمایه‌گذاری



این امر که عمداً در حل منازعات، چانه‌زنی‌های اقتصادی به نفع نزدیکان ترامپ است، بررسی دقیق معاملات بزرگ که بررسی دقیق آنها دشوار یا غیرممکن است، راز بین می‌برد و معاملات فاسد ترامپ را کم‌اهمیت‌تر از پذیرش ایدئولوژی راست افراطی از سوی دولت‌ش جلوه می‌دهد. اگر چه که راست‌ان تجاعی دیدگاهی فاشیستی و مغرب‌به‌منافع ملی دارد اما در دوران ترامپ، دزدسالاری و ایدئولوژی به‌طور جدایی‌ناپذیری در هم تنیده‌اند و همین موضوع، این احتمال را بیشتر می‌کند که حکومت دزدسالارانه چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی، حتی پس از ترک قدرت نیز دوام بیابد.

■ **فساد، وسیله‌ای برای رسیدن به هدف**
استیون هانسون و جفری کاپستین، دانشمندان علوم سیاسی بر این باورند که ترامپیمش بخشی از یک «سوج موروثی» جهانی است، موجی که کشورهای مانند مجارستان، اسرائیل، روسیه

در دوران ترامپ، دزدسالاری و ایدئولوژی به‌طور جدایی‌ناپذیری در هم تنیده‌اند و همین موضوع، این احتمال را بیشتر می‌کند که حکومت دزدسالارانه چه در سیاست داخلی و چه در سیاست خارجی، حتی پس از ترک قدرت نیز دوام بیابد و



و ترکیه را نیز در نور دیده است. در تمام این کشورها البته با درجات مختلفی از موفقیت، سران کوشیده‌اند تا دولت‌های مدرن، بوروکراتیک و اغلب دموکراتیک را به امتداد اقتدار شخصی خود، ترامپ را کم‌اهمیت‌تر از پذیرش ایدئولوژی راست افراطی از سوی دولت‌ش جلوه می‌دهد. اگر چه که حرف‌های او حفظ می‌کنند. اما رهبران آنها دوستان و اشتیابان خود را در سمت‌های تخصصی سیاسی منصوب می‌کنند، استقلال خدمات مدنی را از بین می‌برند و از چرخ‌نده‌های اداری برای پاداش دادن به حامیان و مجازات رقباسفاده می‌کنند. در چنین ساختاری، فساد می‌تواند وسیله‌ای برای رسیدن به هدف باشد، راهی برای حفظ وفاداری، ایجاد انتلاف و تحکیم قدرت. اما رویکرد ترامپ صرفاً به این موضوع محدود نمی‌شود بلکه دزدسالارانه است. در دزدسالاری‌ها، فساد هدف نهایی است؛ هدف از تصدی و حفظ قدرت، ثروتمند کردن حاکم و تحکیم قدرت، امر رویکرد ترامپ صرفاً به این تدارکات عمومی و حتی دیپلماسی، همگی به‌ابزاری برای معامله با خود تبدیل می‌شوند - ابزاری برای استخراج منابع، کنترل جریان‌های درآمد و هدایت ثروت به خانواده، دوستان و متحدان.

■ **حرکت در جهت فلج کردن سیاست خارجی**

گرچه رؤسای جمهور از آزادی عمل گسترده‌ای برای تعریف این منافع برخوردار بودند اما نمی‌توانستند آنها را به سادگی دیکته کنند. البته رؤسای جمهور از محدوده اختیارات خود فراتر می‌فتند اما قانونگذاران جمهوریخواه و

# پیرالمملک

سرویس بین‌الملل ۶۰ ۸۸۵۲۳۰

# عصر دزدسالاری در ایالات متحده

به دروغ این اقدام را به عنوان یک رویه عادی به تصویر کشید.

■ **منافع مالی در پس زوبندهای خویشاوندی**

چنین رفتاری، فضایی در سیاست خارجی ایجاد کرده است که آن را تعداد انگشت‌شماری از دوستان و حامیان رئیس‌جمهور اداره می‌کنند. استیو ویتکاف یکی از این نمونه‌هاست. اکثر رؤسای جمهور یک متخصص باسابقه سیاست خارجی یا سیاستمدار سطح بالا را به عنوان فرستاده اصلی خود (معمولاً وزیر امور خارجه) انتخاب می‌کنند اما ترامپ ویتکاف، یک فرد فعال در زمینه املاک و مستغلات نیویورکی بدون هیچ تجربه دولتی یا دیپلماتیک را انتخاب کرد. تنها سسر مایه، او، سال‌ها دوستی شخصی با ترامپ بود و همین برای رئیس‌جمهور، کافی بود ویتکاف را برای مذاکره با امارات متحده عربی، ایران، حماس و اسرائیل و روسیه و اوکراین اعزام کند. آنهم در مذاکراتی که ویتکاف اغلب به تنهایی انجام می‌داد. دیگر فرستادگان اصلی ترامپ نیز از دایره ارتباط شخصی او انتخاب شده‌اند. ترامپ اغلب دامادش، جارد کوشنر را به سفرهای دیپلماتیک می‌فرستد. به این فرستادگان عناوین و اختیارات مهمی داده می‌شود که الزامات افشای مالی مورد مقامات ارشد مثلاً اظهاراتی که سرمایه‌گذاری‌های شخصی، منافع تجاری و تضاد منافع بالقوه آنها را آشکار می‌کند را شامل نمی‌شود.

چنین معاملاتی بیشتر به تزیینات بین‌فردی شباهت دارند تا توافق‌ات آرام‌رو بین کشورهای مستقل. آنها اغلب عمداً مبهم هستند و فقط برخی جزئیات را به‌صورت عمومی اعلام می‌شوند در حالی که برخی دیگر بعداً آشکار می‌شوند یا کاملاً پنهان می‌مانند.

بعید است که همه اینها با رفتن ترامپ از کاخ سفید متوقف شود. در حال حاضر، سیاست خارجی ایالات متحده چرخه‌ای معیوب و ابزاری برای فساد است و واشینگتن به جای تلاش برای محدود کردن، آن را تشویق می‌کند. در چنین شرایطی، بعید است کنگره از اختیارات خود برای پایان دادن به این رویه‌ها استفاده کند. به این ابعاد این تلاش گسترده‌تر از اینها بوده است. در سال ۲۰۲۵، ۲۰ وزارت امور خارجه، بیش از هزار و ۳۵۰ کارمند و افسر خدمات خارجی تحت عنوان مبارزه با تورم اخراج شدند. دولت، شورای امنیت ملی را حتی با شدت بیشتری کوچک کرده است. به جای اینکه این نهاد را به‌طور مستقل اداره کند، کنترل آن را به مارکو ربویو، وزیر امور خارجه، واگذار کرد. در ماه جولای پولیتیکو گزارش داد که کمتر از ۱۰۰ نفر در شورای امنیت ملی کار می‌کنند که از حدود ۳۵۰ نفر در دوران ریاست جمهوری جو بایدن کمتر است و شورای امنیت ملی میزبان جلسات بین‌سامانی بسیار کمتری است. در اواخر ماه دسامبر، وزارت امور خارجه فراخوان جمعی سفرای ایالات متحده که همگی از افسران باسابقه سرویس خارجی بودند را اعلام کرد و

## چرا این دو دیگر هم پیمان سابق نیستند؟

### احسان شیخون

در خلیج فارس، شکاف‌ها همیشه با صدای بلند آغاز نمی‌شوند. گاه اختلاف‌ها در سکوت رشد می‌کنند، زیر لایه‌ای از لبخندهای دیپلماتیک و بیانیه‌های رسمی. رابطه میان عربستان سعودی و امارات متحده عربی نیز امروز در همین وضعیت قرار دارد: نه دشمنی آشکار، نه اتحاد بی‌چون و چرا. انتقالی که یک دهه پیش سستون ثبات محافظه‌کارانه در جهان عرب تلقی می‌شد، اکنون بیش از برای مدیریت دچار واگرایی در اهداف، ابزارها و اولویت‌های منطقه‌ای است. از یمن تا سوادان، از دریای سرخ تا اوک پلاس، مسیرهای ریاض و ابوظبی آرام‌آرام از هم فاصله گرفته‌اند.

■ **یمن، نقطه آغاز واگرایی**

در سال ۲۰۱۵، زمانی که ائتلاف نظامی به رهبری عربستان وارد جنگ یمن شد، امارات فعال‌ترین شریک میدانی آن بود. هدف اعلامی، بازگرداندن دولت قانونی و مهار نفوذ حوثی‌ها عنوان می‌شد. در آن مقطع، هماهنگی ریاض و ابوظبی تقریباً کامل به نظر می‌رسید. دو قدرت نوظهور خلیج‌فارس با رهبری نسل جدید، محمد بن سلمان و محمد بن زاید، در پی بازتعریف نظم منطقه‌ای بودند. اما جنگ یمن به تدریج نشان داد، اهداف دو کشور یکسان نیست. برای ریاض، یمن قبل از هر چیز یک مسئله امنیت ملی بود. جلوگیری از تثبیت یک نیروی مسلح نزدیک به ایران در مرزهای جنوبی، حملات موشکی و پهپادی به خاک عربستان این نگرانی را تشدید می‌کرد. بنابراین اولویت اصلی سعودی‌ها، کاهش تهدید مستقیم و لغتن راهی برای خروج کم‌هزینه از جنگی فراسی‌ی بود. در مقابل، امارات نگاه ژئواستراتژیک‌تری داشت. تمرکز ابوظبی نه بر صعنا، بلکه بر جنوب یمن و بنادر کلیدی مانند عدن، المخواه و جزیره سقطری قرار گرفت. کنترل یا نفوذ در این نقاط، به معنای دسترسی مؤثر به باب‌المندب و تقویت شبکه در یایی امارات از خلیج‌فارس تا شاخ



مهار بی‌ثباتی فراگیر، مدیریت رابطه با ایران، حفظ انسجام شورای همکاری خلیج‌فارس دارد؛ عملاً با رویکرد رسمی عربستان درباره حفظ یکپارچگی یمن در تعارض قرار گرفت. در مقاطعی، نیروهای مورد حمایت دو کشور حتی در میدان با یکدیگر تنش پیدا کردند. نشانه‌ای روشن از شکاف درون ائتلاف، خروج تدریجی نیروهای اماراتی از یمن نیز بار اصلی جنگ را بر دوش ریاض گذاشت. از آن پس، یمن دیگر پروژه مشترک نبود، بلکه به عرصه مدیریت بحران برای عربستان و عرصه نفوذ تدریجی نیروهای اماراتی از یمن نیز بار اصلی جنگ را بر دوش ریاض گذاشت. از آن پس، یمن دیگر پروژه مشترک نبود، بلکه به عرصه مدیریت بحران تازه از نظم منطقه‌ای است. نظم‌ها که در آن همکاری و رقابت به‌طور هم‌زمان پیش می‌روند. یمن و سوادان تنها دو نمود این تغییرند. اگر روند کنونی ادامه

■ **سودان و دریای سرخ، رقابت آشکار سف‌نقد**

اگر یمن آغاز واگرایی بود، بحران سودان آن را علنی‌تر کرد. درگیری میان ارتش سودان و نیروهای واکنش سریع، تنها یک جنگ داخلی نبود، بلکه به سحنه رقابت بازیگران منطقه‌ای بدل شد. رویکرد عربستان در قبال سودان، بر مباحثی گری و تلاش برای تثبیت آتش‌بس متمرکز بود. نشست‌های جده با هدف کاهش خشونت و جلوگیری از گسترش بی‌ثباتی در دریای سرخ برگزار شد. برای ریاض، امنیت این پهنه آبی حیاتی است، چراکه صادرات انرژی و جایگاه ژئواکونومیک آن به ثبات مسیرهای دریایی وابسته است. در

## درد

دریای سرخ امروز به امتداد طبیعی رقابت خلیج‌فارس تبدیل شده و عربستان به دنبال ایجاد چارچوبی امنیتی و دولتی برای مدیریت این پهنه است. در حالی که امارات طی سال‌های گذشته شبکه‌ای از نفوذ بندری در اریتره، سومالی‌لند و جنوب یمن ایجاد کرده، رقابتی که صرفاً امنیتی نیست، بلکه با اقتصاد، تجارت و انرژی گره خورده است

## درد

مهار بی‌ثباتی فراگیر، مدیریت رابطه با ایران، حفظ انسجام شورای همکاری خلیج‌فارس کرده؛ ماهیت رابطه است. اتحاد ایدئولوژیک سال‌های نخست جای خود را به رقابت مبتنی بر منافع ملی داده است. هر دو کشور در پی تبدیل شدن به قدرت مسلط عربی هستند. یکی با تکیه بر وزن جمعیتی و منابع عظیم، دیگری با شبکه نفوذ اقتصادی و «طلای خاموش» در خلیج‌فارس. نه به معنای قطع رابطه، بلکه باانگیزه ورود به مرحله‌ای از نظم منطقه‌ای است. نظم‌ها که در آن همکاری و رقابت به‌طور هم‌زمان پیش می‌روند. یمن و سوادان تنها دو نمود این تغییرند. اگر روند کنونی ادامه یابد، خلیج فارس به عرصه‌ای تبدیل خواهد شد که در آن اتحادها، انتطاف‌پذیر و موقت‌اند. هر بحران منطقه‌ای می‌تواند توازن میان ریاض و ابوظبی را دوباره تعریف کند. سکوت دیپلماتیک همچنان حفظ شده است اما زیر پوست آن، شکافی در حال عمیق‌تر شدن است. شکافی که آینده ژئوپلیتیک جنوب خلیج‌فارس و دریای سرخ را رقم خواهد زد. اگر این روند ادامه یابد، احتمال می‌رود روابط ریاض و ابوظبی وارد مرحله‌ای از «همزیستی رقابتی» شود. هر حمله‌ای که در آن دو کشور ضمن حفظ چارچوب همکاری رسمی، در بروندهایی چون یمن، سودان و دریای سرخ عملاً مسیرهای متفاوتی را دنبال کنند. همچنین احتمال می‌رود، رقابت اقتصادی و انرژی میان آنها شدت بگیرد و هر بحران تازه منطقه‌ای به آزمونی برای میزان اعتماد و هماهنگی‌شان بدل شود. در عین حال، این امکان نیز وجود دارد که فشارهای بیرونی از تحولات بازار انرژی گرفته تا ملاحظات امنیتی گسترده‌تر، آنها را به سمت نوعی بازتنظیم راهبردی سوق دهد. آنچه مسلم است این که دوره اتحاد یمنی، به پایان رسیده و آینده روابط دو قدرت اصلی جنوب خلیج‌فارس بیش از هر زمان دیگری وابسته به نحوه مدیریت رقابتی است که اکنون به تدریج آشکارتر می‌شود.

# پیچ تاریخی رشد آهسته‌ولی پیوسته چین



سنگین در زیرساخت‌ها اکنون با محدودیت‌های مالی رویه‌روست. کارشناسان معتقدند؛ چین برای مدیریت بحران نیازمند اصلاحات تدریجی در نظام مالی، شفاف‌سازی بدهی‌ها و تقویت نظارت بر شرکت‌های دولتی است. عامل دیگر، تغییرات جمعیتی است. نرخ زاد و ولد در سال‌های اخیر کاهش یافته و روند سالمندی جمعیت تسریع شده است. بر اساس آخرین آمارها، جمعیت فعال خود را حفظ کرده است؛ زنجیره‌های تأمین صنعتی و نسبت جمعیت سالمند به کل جمعیت افزایش خواهد یافت. برای اقتصادی که سال‌ها از نیروی کار ارزان و فراوان بهره برده، این تحول جمعیتی می‌تواند پیامدهای بلندمدت داشته باشد، کاهش پویایی بازار کار، فشار بر نظام تأمین اجتماعی و افزایش هزینه‌های خدمات سلامت. با وجود همه این چالش‌ها، اقتصاد چین ظرفیت‌های چشمگیر خود را حفظ کرده است؛ زنجیره‌های تأمین صنعتی و مدیریت اصلاحات اجرا کرده است شامل: پیشرفت‌ها در سرمایه‌گذاری در فناوری‌های نو مانند هوش مصنوعی، خودروهای برقی و انرژی‌های تجدیدپذیر ادامه دارد. صادرات محصولات صنعتی، فناوری و تجهیزات زیرساختی چین به کشورهای آسیایی، آفریقایی و امریکای لاتین نشان می‌دهد، این کشور هنوز جایگاه خود را به‌عنوان بازیگر کلیدی اقتصاد جهانی حفظ کرده است.

■ **گذار از رشد کمی به رقابت کیفی**

یکی از ویژگی‌های مرحله جدید، تلاش برای تغییر الگوی رشد است. کاهش وابستگی به ساخت‌وساز و سرمایه‌گذاری سنگین و حرکت به سمت مصرف داخلی و صنایع پیشرفته. این

تغییر همراهِ با دورهای از کندی طبیعی رشد خواهد بود و اصلاحات اقتصادی طولانی‌مدت را می‌طلبد. در عرصه صنعتی، تمرکز بر خود کفایی فناوریانه و ارتقای زنجیره ارزش مشهود است.

سرمایه‌گذاری در نیمه‌رساناها، خودروهای برقی، فناوری‌های سبز و صنایع دیجیتال نمونه‌ای از این رویکرد است. تولید و صادرات خودروهای برقی و تجهیزات انرژی خورشیدی نمونه‌ای از موفقیت نسبی این استراتژی هستند که نشان می‌دهد چین در حال بازتعریف جایگاه خود در اقتصاد جهانی است. در سطح بین‌المللی نیز چین همچنان بازیگری فعال است. هرچند برخی شرکت‌های خارجی استراتژی «تنوع‌بخشی زنجیره تأمین» را دنبال می‌کنند اما جدانشدگان کامل از اقتصاد چین برای بسیاری از صنایع جهانی دشوار است. اندازه بازار داخلی چین و زیرساخت صنعتی آن هنوز مزیت‌های تعیین‌کننده به شمار می‌آیند. از منظر ژئوپلیتیک، کندشدن رشد اقتصادی لروما

به معنای کاهش نفوذ بین‌المللی نیست. تجربه تاریخی نشان می‌دهد؛ قدرت‌های بزرگ می‌توانند در دوره‌های رشد آهسته‌تر نیز نقش فعال جهانی ایفا کنند، به‌ویژه اگر ساختار حکمرانی متمرکز و توان بسیج منابع داشته باشند.

■ **اصلاحات و سیاست‌های اقتصادی**

در سال‌های اخیر، دولت چین برنامه‌های متعددی برای مدیریت اصلاحات اجرا کرده است شامل: تقویت مصرف داخلی با افزایش دسترسی خانوارها به اعتبارات خسر، تخفیف مالیاتیی و حمایت از صنایع خدماتی؛ کنترل بدهی‌ها با محدود کردن وام‌دهی غیرمجاز از سوی بانک‌ها و شرکت‌های دولتی، همراه با ایجاد شفافیت بیشتر در بودجه محلی؛ تمرکز بر فناوری و نوآوری با سرمایه‌گذاری در هوش مصنوعی، انرژی‌های تجدیدپذیر و صنایع نوین؛ سیاست صنعتی سبز با کاهش وابستگی به سوخت‌های فسیلی، افزایش تولید خودروهای برقی و توسعه انرژی خورشیدی و پادی. این اصلاحات نشان می‌دهد؛ پکن به دنبال مدیریت متوازن بین ثبات کوتاه مدت و رشد